

یادداشتی پیرامون مقوله اعدام ، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بمناوبه دستاورد درخشان اکتبر سرخ

" کشتن انواع گوناگون دارد .
می توان به شکم کسی چاقویی فرو کرد .
نان کسی را قطع کرد ،
کسی را از بیماریش نجات نداد .
کسی را در خانه بد ساکن کرد .
کسی را به خودکشی واداشت .
با کار جانش را گرفت ،
کسی را به جنگ فرستاد .
فقط برخی از آنها در دولت ما ممنوعند . "

(برتولت برشت)

بر این نیست می توان روش ها متعدد دیگری که منجر به نابودی انسانها می گردد ، اضافه کرد .
اعدام فقط به معنی کشتن فیزیکی انسانها آنطور که در میان عوام مصطلح است ، نمی باشد . بلکه
اعدام هم چون بسیاری از واژه و مقولات اجتماعی دارای معنی طبقاتی است و در خدمت منافع طبقه
و یا طبقاتی است که قدرت سیاسی را در دست دارند و بر اساس ماهیت خویش بدان مبادرت
می ورزند .

اصولاً قوانین بی رحمانه ساخته شده در دوران قرون وسطی با هدف کیفر دادن به جرایم و جنایات
بوجود آمدند و نه جهت جلوگیری از پیدایش آنها ، آنطوریکه طبقات ستمگر در الغاء آن هستند .

" سیاستمداران و قانونگذاران ، که از مبارزه با خوی بشری به ستوه آمده بودند ، سهولت کار خود
را در آن می دیدند که با وضع قوانین بیرحمانه تبهکاران را کیفر دهند و مردم را با تماشای شکنجه
و اعدام ایشان به عبرت وادارند . کیفر بیست نوع جرم و جنایت اعدام تعیین شده بود . قتل نفس ،
خیانت ، بدعتگذاری ، توهین به مقدسات ، جادوگری ، دزدی ، جعل اسناد ، ... زنا ، دست بردن در
اوزان و مقادیر ، تقلب در مواد خوراکی ... اعدام ممکن بود فقط به وسیله عمل نسبتاً کم آزار قطع
سر انجام بگیرد ، اما این مجازات معمولاً امتیازی بود که به زنان و مردان نجیب زاده ارزانی میشد
، و کیفر آدمهای بی سرو پا چوبه دار بود ، بدعتگذاری و شوهر کشی را با توده آتش پاسخ می دادند
، و قاتلان به نام را به اسب می بستند ، بر زمین می کشاندند ، و سپس چهار شقه شان می کردند ،
هنری ششم در سال 1531 قانونی گذاراند که به موجب آن می توانست برای تنبیه زندانیان ایشان را
در آب بجوشانند ... یکی از شهرداری های سالزبورگ فرمانی صادر کرد به این مضمون : " کسی که
جعل اسناد می کند باید بر توده آتش بسوزد یا در آب جوش بمیرد ، و کسی که سوگند دروغ می خورد
باید زبانش را از پشت گردنش بیرون آورد ، و نوکری که با دختر ، یا همسر ، و یا خواهر اربابش
زنا کند باید سرش را قطع کنند یا به دارش بیاویزند ... معمولاً جسد مردگان را برای عبرت زندگان ،
بردار باقی می گذاردند ، تا آنکه کرکسان گوشت آنها می دریدند و می خوردند "

(نقل از تاریخ ویل دورانت جلد ششم بزبان فارسی)

البته باید در نظر داشت که بورژوازی با طغیان انقلابی علیه مذهب به این روش های قرون وسطی
ذکر شده در فوق پایان داد . بدیهی است که بورژوازی جهت پیش برد مقاصد سیاسی و تامین منافع
اقتصادی بدین کار مبادرت ورزید . وی دیگر صلاح نمی دید ، دست دزد را ببرد و چشم او را از
حذقه درآورد . چراکه در این صورت نمی توانست " نیروی کار " او را غارت کند و بر انباشت
سرمایه خود بیافزاید ، بلکه می کوشید بسبک " متمدنانه " با دزدیدن حاصل نیروی کار او ، جانش
را بگیرد . در واقع " قصاص " بورژوازی بسیار ریاکارانه تر و پنهانی گردید .

بعلاوه مجریان " قانون " یعنی کسانی که می باید بعنوان داور و قاضی حافظان " قانون " دست بخت خویش باشند و با اعمالشان مردم را به رعایت " قانون " ترغیب گردانند ، خود از فاسد ترین افراد بودند . دقیقاً مانند امروز که گله ای از جانین ستمگر و غارتگر بعنوان حافظان " قانون " در راس حکومت جمهوری اسلامی ایران قرار دارند که بر اساس عملکردشان ، خود از پست فطرتین و مخوف ترین جانوران ماموتی دویابی هستند که تاریخ کمتر نظیر آنرا بخود دیده است .

ویل دورانت تاریخ نویس مشهور چنین می گوید :

" دادگاهها به اتفاق آرا فاسد بودند . عضوی از پارلمنت یکی از امنای صلح را چنین نامید ؛ " حیوانی که برای نیم دوجین جوجه از یک دوجین قانون چشم می پوشد " ... لیر مغموم شکسپیر می گوید :

" گناه را با طلا اندوده کن تا نیزه نیرومند عدالت را بی آنکه صدمه ای دیده باشد بشکند "

و یا در باره عملکرد " قانون " چنین می گوید :

" قانون جزا بیشتر متکی بر عوامل ترساننده بود تا بر نظارت یا بازرسی ، با وجود ضعف قوانین ، مجازات ها سخت و شدید بودند . در مورد دویست جرم ، و از جمله گرفتن باج سبیل ، قطع نهال ، وسرقت بیش از یک شلینگ ، مجازات اعدام برقرار بوده . "

(نقل از جلد هفتم)

دقیقاً مانند عملکرد 27 ساله حاکمان رژیم جهل و جنایت جمهوری اسلامی ایران که در مقام قانونگذاران و مجریان سه قوه از یک طرف در یک قلم هزاران تن از پاکترین و مبارزترین انسانهایی را که فقط جرمشان دفاع از آزادی و دموکراسی بود در بیدادگاههای چند دقیقه ای قتل عام می کنند و از طرف دیگر میلیاردها دلار از دسترنج نیروی کار و ثروت جامعه را بی رحمانه به یغما می برند .

اصولاً چگونه میتوان در برخورد به مقوله اعدام ، ماهیت قانونگذاران رژیم ایران و یا هر دولت سرمایه داری که روزانه میلیونها دلار از نیروی کار و ثروت کشور را بی رحمانه غارت می کنند و اساس حکومتشان بر دریایی از شقاوت و بیدادگری بنا گردیده است ، با ماهیت دولت پرولتاریا که نمایندگان زحمتکشان می باشند ، یکی دانست و کلیشه ای نظر داد و حکم یکسان صادر کرد ؟ .

در حالی که اجرای اعدام در اولی بر اساس حفظ و حراست از " قانونی " است که بتوان در پرتو آن بیشتر و بهتر نیروی رنج و کار را غارت کرده و ثروت های طبیعی بیشتری را به یغما برد .

ولی در دومی اجرای اعدام بر اساس حفظ و حراست از " قانونی " است که در خدمت منافع اکثریت جامعه یعنی در خدمت منافع زحمتکشانی است که مستقیماً در کار تولید شرکت دارند و خود از آن بهره می گیرند .

آیا می توان مفهوم اعدام در دولت های بورژوا-امپریالیستی چون آمریکا که روزانه هزاران نفر را باشکال مختلف کشتار می کنند- که در زمره یکی از بزرگترین تجاوزگران به حقوق زنان می باشد- میلیون ها بمب و خمپاره و گلوله بر سر میلیونها انسانهای بیگناه پرتاب می کنند- ممالکی را با تمام تاسیسات اقتصادی- تجاری- مسکونی به نابودی می کشند ، با دولت پرولتاری که از اعدام ناگزیر و بمنظور برقراری شرایطی که منجر به محو طبقات و اختلافات طبقاتی گردد یکی دانست ؟ .

در اولی (دولت امپریالیستی آمریکا) از مقوله اعدام با کشتار هزاران انسان هایی که قربانیان مناسبات سرمایه داری هستند ، با هدف استقرار و تداوم جامعه استثمار گرانه و غارتگرانه امپریالیستی استفاده می گردد .

در دومی (دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا شوروی) از مقوله اعدام علیه ضد انقلابیون و جاسوسان امپریالیستی که در جهت بازگرداندن نظام ستمگرانه و استثمارگرانه تزار مآبانه می کوشند استفاده می گردد ، تا با فراهم آوردن زمینه های محو طبقات ، عامل اصلی بساط گستر اعدام را از جامعه برای همیشه برچینند .

دو عمل یکسان ولی با دو ماهیت کاملاً متفاوت . در یکی عمل اعدام در دولتی است که نابودی میلیونها انسان های پر امید همراه با تخریب و نابودی تاسیسات و غارت دسترنج زحمتکشان و

منابع طبیعی آنان را مد نظر دارد. در دیگری عمل اعدام در دولتی است که پیشرفت و توسعه، شکوفایی و سربلندی حرمت واقعی میلیونها انسان مد نظرش می باشد. ندیدن تفاوت بین دو دولت با ماهیت کاملاً متفاوت، شبیه این است که تفاوت بهره مندی از آتشی که جهت گرمابخشیدن و زندگی مورد استفاده قرار می گیرد، با آتشی که خرمن درو شده دهقانان را به نابودی می کشاند نتوان دید و نتیجه گرفت؛ چون آتش خرمن را نابود می کند، پس لغو باید گردد!!!.

و یا از آنجائیکه: چاقو هم می تواند برای جراحی بکار رود، هم برای کشتن انسان، بدون اینکه در نظر گرفته شود این چاقو در دست چه کسی قرار دارد بدین نتیجه رسید؛ چون با چاقو می توان آدم کشت، پس لغو باید گردد!!!.

در توضیح درک آگاهانه بکارگیری ابزارهای مبارزه و درک درست ماهیت عناصر عمل کننده آن به نقل قول نسبتاً بلند انگلس گوش فرا دهیم:

"نیروهای فعال اجتماعی درست مانند نیروهای طبیعت عمل می کنند: سرکش، قهرآمیز و ویرانگر، البته فقط تا زمانی که ما آنها را شناسیم و روی آنها حساب باز نکنیم. اما وقتی آنها را، عملشان را، جهت شان را و تأثیرشان را بشناسیم، آنگاه تنها بستگی به ما دارد که آنها را تحت اراده خود درآوریم و از طریق آنها به هدف خود برسیم. و این به ویژه درباره نیروهای مولده عظیم امروزی کاملاً صادق است. مادامی که ما سرسختانه از شناخت طبیعت و خصلت نیروهای مولده سرباز می زنیم- چنانکه شیوه تولید سرمایه داری و مدافعتش در برابر این درک مقاومت می کنند- تا آن زمان این نیروها، علیرغم ما و علیه ما وارد عمل می شوند. و همان طور که مشروحاً توضیح دادیم، ما را تحت سلط خود در می آورند. اما اگر یک بار طبیعت آنها شناخته شود، می توانند در دست تولید کنندگان متحد از حالت حاکمین بدجنس به خدمتگزاران فرمان پذیر تبدیل شوند. این همان تفاوت بین قدرت ویرانگر الکتریسیته به هنگام صاعقه و الکتریسیته مهار شده سیم تلگراف و برق است، تفاوت بین حریق ویران کننده و آتشی است که در خدمت بشر قرار دارد."

(انگلس: آنتی دورینگ)

با توجه به گفته انگلس در توضیح منطقی و عقلانی تفاوت درباره الکتریسیته و یا آتش ویرانگر و مهار شده، بهتر می توان به تفاوت ماهوی اعدام در جوامع طبقاتی (دولت سرمایه داری و دولت سوسیالیستی) پی برد.

اگر دولت در چنگال بورژوازی باشد، از حربه اعدام بمثابه رعب و وحشت در دل انسانها، نیستی انسانهای آگاه در جهت ستمگری و استثمار اکثریت اهالی استفاده خواهد شد. همانطوریکه تاریخ بدون استثنا صحت آنرا باثبات رسانده است.

ولی اگر دولت در دست زحمتکشان باشد، از حربه اعدام بناچار علیه جاسوسان و خانینی که علیرغم فرصت های چندباره در تلاشند با کمک امپریالیست ها حکومت اکثریت مطلق زحمتکشان را سرنگون گرداند، استفاده خواهد شد. تا بتوان در شرایط مطلوب فراهم شده، با محو طبقات بعلت اصلی هرگونه اشکال ستمگری از جمله اعدام برای همیشه پایان بخشید. همانطوریکه تجربه تاریخ دولت سوسیالیستی محصول اکتبر سرخ شوروی صحت آنرا باثبات رسانده است.

کمونیست ها به پدیده های انتزاعی، مجرد و جداگانه در طبیعت و اجتماع اعتقادی ندارند. برخورد کمونیست ها به مقوله زندان و اعدام با توجه به ارتباط با روابط تولیدی و مناسبات حاکم در جوامع مورد بررسی و ارزیابی قرار می گیرد.

از منظر کمونیست ها اعدام شکل آشکار و خشن از مجازاتی است که محصول جامعه طبقاتی و قوانین متبادره از آن می باشد. بعداز تجزیه جامعه اشتراکی اولیه (که زمین در آن مشترک بود) و پیدایش طبقات و اختلافات طبقاتی، با پدیدار گشتن اولین دولت بمثابه محصول تضاد های آشتی ناپذیر طبقاتی، قوانینی از طرف بخشی (حاکمان اقلیت صاحبان ثروت) بمنظور حفظ و حراست از منافع سیاسی- اقتصادی، در مقابل بخش دیگر از اهالی (اکثریت نیروی رنج و کار) تدوین گردید که

البته این قوانین سرکوبگرانه در طول اعصار تاریخ شکل‌ها متفاوتی داشت که فوقاً به بخشی از آن اشاره ای گردید. لذا حربه اعدام را می‌توان: نوع ویژه ای از اعمال قهر و خشونت و سرکوب طبقاتی بورژوازی دانست. در واقع اعدام نوع خاصی از اعمال ستم طبقاتی بورژوازی علیه توده های مردم است.

اعدام را نمی‌توان از مجموعه دستگاه ستم طبقه حاکمه جدا کرد و به آن بطور جداگانه برخورد نمود. تقاضای لغو مجازات اعدام باید حتماً در راستای تبلیغاتی گسترده با لغو هرگونه سرکوب و ستم طبقاتی همراهی داشته باشد.

کمونیست‌ها طبیعتاً مخالف اعدام و یا هر شیوه سرکوب دیگر طبقات حاکم علیه طبقات محکوم و بویژه پرولتاریا هستند. ولی کمونیست‌ها مبارزه خود را صرفاً علیه اعدام محدود نمی‌کنند، بلکه با هر نوع اشکال ستمگری آشکار و نهان مبارزه کرده و ماهیت آنها را برای توده‌ها روشن می‌کنند.

از آنجائیکه کمونیست‌ها علیه تمامی اشکال سرکوب (از جمله اعدام) مبارزه می‌کنند، از آنجائیکه آگاهند جهت از بین بردن سرکوب طبقاتی میلیون‌ها انسان پرامید (طبق تجربه تاریخ) نمی‌توان جز با قهر انقلابی توده‌ها به مبارزه پرداخت، لذا؛ قهر طبقاتی طبقه ستمگر حاکمه را با قهر انقلابی مبارزه توده‌ها پاسخ می‌دهند تا یکبار برای همیشه با استقرار جامعه بدون طبقه و محو دولت (ابزار سرکوب یک طبقه علیه طبقه دیگر)، قادر شویم اساس سرکوب بشر و در ارتباط با آن اعدام انسانها را برای همیشه از بین ببریم.

در نتیجه بر اساس مکانیسم تضاد آشتی ناپذیر طبقات متخاصم، بر اساس قانون مبارزه طبقاتی که همواره بدون استثناء بی‌وقفه ادامه داشته است؛ سرکوب طبقاتی قهر انقلابی را سبب می‌گردد. جهت برانداختن قهر طبقاتی باید با قهر انقلابی پاسخ گفت، هیچ کمونیستی نباید و نمی‌تواند از قبل به جانان درنده خوی بورژوازی، با وعده لغو قانون اعدام، تامین جانی آنان را فراهم گرداند. و از این طریق با شعار عوام‌فریبانه و غیر طبقاتی "حرمت انسانی"؛ هم توده‌های زحمتکش را با روحیه پرهیز از "خشونت" و "خون‌ریزی" به نظارگران بی‌عملی که هر روز شاهد سرکوبگری آشکار و نهان بورژوازی هستند، تبدیل کند. و هم با دادن چک سفید از قبل، دست خونبار بورژوازی درنده خوی را در سرکوب و کشتار زحمتکشان و نیروی‌های آگاه و پیشرو آنان فراختر گرداند. چراکه از قبل "کمونیست‌ها" "متمدن‌ها" تضمین کرده‌اند که قطره خونی از دماغ هیچ جنایتکاری نچکد.

پرسش ما از کسانی که با طرح مسائل جانبی از قبیل اینکه: "ما بخاطر نشان دادن تفاوت‌ها با بورژوازی (با پنهان کردن اشکال اعدام‌های نهان بورژوازی از انظار توده‌ها)، نباید در دوران انقلاب و فردای پیروزی آن، اعمال خرابکارانه و جنایتکارانه ضد حکومت زحمتکشان را با قهر انقلابی پاسخ دهیم"، چنین است؛ چه تضمینی برای نیروهای رنج و کار وجود دارد که بورژوازی با احترام به "حرمت انسانی" در فرادای انقلاب با توسل به کشتار وحشیانه، دریایی از خون زحمتکشان و نیروهای انقلاب برپا نگرداند؟ کاری که همواره بدون استثناء انجام داده است.

سنو ما از این دل‌نازگان چنین است؛ کدام نمونه تاریخی را سراغ دارید که حکومت‌های ستمگرانه و استثمارگری با احترام به "حرمت انسانی" در مقابل خواسته‌های بحق اکثریت زحمتکشان تسلیم گشته و حکومت را بدون "خونریزی" به آنان واگذار کرده باشد؟! و بر عکس مگر تمام تاریخ مبارزه طبقاتی بطلان آنرا ثابت نکرده است و هر روز و هر شب در مقابل چشمان ما به اثبات نمی‌رسد.

جهت اثبات این نظر هزاران بار ثابت شده که حکومت‌های بورژوا-امپریالیستی همواره خواست بحق مسالمت‌آمیز توده‌ها را با کشتار و اعدام‌های دستجمعی پاسخ داده‌اند، مروری کوتاه بر جنبش‌های پرولتری خالی از فایده نیست.

نظری کوتاه به رخدادهای تاریخی کمون و برخورد بورژوازی با آن:

هنگامی که پاریس در محاصره قوای تجاوزگر آلمان بود و مردم به تشکیل " گارد ملی " پرداخته بودند (گارد ملی که بیشتر اعضای آنرا کارگران تشکیل می دادند و بطور مسلحانه کنترل پاریس را در دست داشتند ، مردم با جمع آوری پول توانسته بودند تعداد 250 توپ تهیه کنند) ، تی یر نماینده بورژوازی فرانسه در 18 مارس 1871 بر اساس توافق آتش بس با آلمان بخاطر تسلیم نمودن قیام کنندگان در پاریس سربازان خود را برای تصرف توپ ها به پاریس گسیل داشت .

در واقع این بورژوازی بود که بخاطر ترس از کارگران تسلیم پاریس به آلمان را ترجیح می داد و این عمل خیانتکارانه و جنایتگرانه وی علتی بود در آغاز جنگ طبقاتی بین کارگران و بورژوازی در آن زمان .

بنابراین ، این بورژوازی بود که با قهر طبقاتی خویش ، سرکوب زحمتکشان که داوطلبانه و با پول خویش سلاح تهیه کرده و به پاسداری از مهین خویش در برابر تجاوزگر خارجی پرداخته بودند ، را عملی گرداند و نتیجه این نبرد ، پیروزی زحمتکشان بر بورژوازی بود .

در گام بعدی کمون در یک انتخابات کاملاً دمکراتیک و همگانی نمایندگان جهت اداره وزارتخانه ها برگزید . بدون پرداختن بکارهای درخشان کمون ، اولین فرمان ؛ انحلال ارتش دائمی و جایگزین کردن ارتش مردمی بود . با این عمل کمون نشان داد دفاع میهن پرستانه واقعی از سرزمینی که مورد تجاوز دشمن خارجی است ، فقط در توان تسلیح داوطلبانه ارتش آزادیبخش مردمی تحت رهبری پرولتاریا است . و نه ارتش ویژه که یکی از اندام های انگلی دولت بورژوازی است و بخش عظیمی از بودجه کشور را به فرماندهان " وطن فروش " اختصاص داده است .

کمون با این عمل ثابت کرد دفاع بورژوازی از " میهن " ، (بدون منافع سیاسی-اقتصادی) دروغی بیش نیست و اگر احیاناً و تاریخاً در مقابل تجاوز خارجی به دفاع از میهن پرداخته است بدین خاطر بوده که نیروی اصلی و آزادیبخش این ارتش میهنی را مردم تشکیل داده و بورژوازی بخاطر کسب رهبری این جنبش در این جنگ میهنی شرکت کرده تا در فردای پیروزی ، هم " پیروزی " را به رهبری خویش ثبت کند و هم با کنترل " جنبش " ، در راستای منافع سیاسی- اقتصادی داخلی و خارجی خویش زمینه نهایت بهرمندی را داشته باشد .

کمون با فرمان هایی به تحقق خواسته های مردم زحمتکش پرداخت یعنی با مسالمت آمیزترین روش در حالی که مسلحانه از پاریس تحت محاصره در مقابل تجاوزگران آلمان بدفاع برخاسته بود ، می رفت با اجرای فرامینی خواسته ها و آمال تهی دستان پاریس را جامه عمل بپوشاند .

بورژوازی فرانسه در مقابل این خواست حق طلبانه و مسالمت آمیز مردم ، با برپایی دسته های جاسوسان و خرابکاران به اخلال جنایتکارانه در امورات مسالمت آمیز کمون پرداخت و روزانه

دسته دسته از زحمتکشان دستگیر شده (در زمانیکه بورژوازی به پاریس حمله کرد تعداد زیادی از مردم را کشته و دستگیر نمود) را اعدام نمود . ولی کمون در مقابل ، علیرغم اینکه تعداد زیادی از عناصر و مقامات بورژوازی را در گروگان داشت ، هرگز بعمل مقابل به مثل دست نزد . و با این حرکت نهایت درجه عالی انسان دوستی اولین حکومت کارگری را به جهانیان در عمل نشان داد . ولی در مقابل بورژوازی نهایت درنده خویی خود را با اعدام تعدادی از زحمتکشان دستگیر شده پاسخ گفت .

کمون در تمام دوران کوتاه 72 روزه اش همواره سعی داشت از طریق " مسالمت آمیز " و از راه مذاکرات با مقامات بورژوازی کشوری بحل این تضاد بنیادی مابین نیروی کار و سرمایه بپردازد . کمون این عمل مسالمت آمیز را حتی در حالی که مردم از بی غذایی در مضیقه بودند و بانک مرکزی با میلیاردها فرانک در اختیارش بود به مصادره انقلابی آن نپرداخت (یکی از بزرگترین اشتباهات کمون) و در عوض به مذاکره دست زد .

کمون حتی در دوران اعدام های زحمتکشان و نیروی های انقلابی توسط بورژوازی ، در حالی که 69 نفر و از جمله سر اسقف پاریس را در گروگان داشت ، حاضر بود تمامی گروگان ها را فقط در قبال آزادی یکی از رهبران قیام (لونی بلانکی) آزاد گرداند . ولی جواب بورژوازی فقط ادامه اعدام های بی وقفه بود .

باید توجه داشت کمون بمثابه اولین حکومت کارگری در جهان مظهر عالی ترین دمکراسی یعنی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بود. یعنی کارگران در دولتی متشکل شده بودند که نمایندگان اداره امور جامعه همگی از کارگران و یا نمایندگان با اعتبار آنها بودند. قوانینی که بتصویب رسید در جهت حفظ و حراست از منافع زحمتکشان بود. قوانینی بود که در جهت رشد و توسعه، پیشرفت و شکوفائی و امنیت جامعه طی طریق می کرد و هدفش محو طبقات و اختلافات طبقاتی و نتیجتاً خشک کردن چشمه اعدام های مرسوم بود. امری که در دوران ساختمان سوسیالیستی لنینی استالینی بمثابه ثمره اکتبر سرخ با درجات بمراتب عالی تر به مورد اجرا درآمد.

کمون بجای بکار بردن سرپنجه آهنین علیه جنایتگری بورژوازی، بجای بکار بردن اقداماتی ضروری در مقابل دریایی از اعمال خرابکارانه و ضد انسانی بورژوازی، به تنها کاری که مبادرت ورزید دفاع از موجودیت خویش بود و نه حمله همه جانبه و گسترده علیه بورژوازی. و این همان علت اصلی شکستش بود که مارکس و انگلس بدان اشاره داشتند. ولی معذالک در مقابل نهایت خویشتنداری و عطفوت پرولتاریا، بورژوازی به برپایی دریایی از خون زحمتکشان دست زد که تعداد زیادی از آن را کودکان و زنان تشکیل میدادند، که بقول مارکس جنایات قبلی ستمگران در مقابل آن بازیچه ای بیش نبود.

نظری کوتاه به رخداد تاریخی اکتبر و برخورد بورژوازی با آن:

و اما درباره اولین دولت کارگری پیروزمند در شوروی که حاصل انقلاب سوسیالیستی اکتبر 1917 بود. جهت نشان دادن عملکرد مسالمت آمیز نخستین حکومت شوراهای با دیگر کشورهای جهان و مقابله جنایتکارانه دول امپریالیستی با آن، فقط به نمونه ای اشاره می کنم چراکه پیرامون مداخله دول امپریالیستی و نیت پلید آن در مقابل اولین دولت سوسیالیستی مقالات بسیاری به نگارش درآمده. به نظر نگارنده؛ برخورد به مسئله انقلاب سوسیالیستی شوروی، چگونگی ساختمان سوسیالیسم، رابط حزب با شوراهای، مسئله دیکتاتوری پرولتاریا و...، با توجه به اتفاقات واقعی روی داده در جهان، می تواند بیانگر درستی اعتقاداتمان به اصول اساسی مارکسیسم لنینیسم باشد.

در فرادی پیروزی انقلاب سوسیالیستی شوروی، سفید کبیر آمریکا فرانسیس در پیامی که به واشنگتن مخابره کرد، ادعا نمود که رژیم جدید شوروی بیش از چند روز دوام نخواهد آورد و به وزارت خارجه سفارش کرد که تا هنگامیکه بلشویک ها سرنگون نشده اند، دولت روسیه را برسمیت نشناشد.

" متفقین روسیه- بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده از سقوطه محتوم ارتش روس بیمناک بودند. در هر لحظه امکان این می رفت که یک میلیون سرباز آلمان بناگاه از جبهه شرق خلاص و به سوی نیروهای بی رمق متفقین در غرب یورش آورند. به همین درجه نیز آینده گندم اوکراین، زغال سنگ دونتس، نفت قفقاز، و تمامی ذخایر سرشار سرزمین روسیه در خطر بود، ثروت هایی که می رفت به چنگال حریص آلمان پادشاهی بیفتند. ... متفقین نا امیدانه- و حداقل تا زمانی که قوای کمکی آمریکا به جبهه غرب برسد- تلاش در نگهداری روسیه در حالت جنگ داشتند. سرگرد رابینز یک نفر از خیل دیپلمات ها، نظامیان و افسران اطلاعاتی مخصوص بود که بطور شتابزده به پتروگراد عازم شده بودند تا آنچه در توان دارند انجام دهند تا روسیه جنگ را همچنان دنبال کند ... "

(نقل از کتاب پر ارزش سیرز-آلبرت کان بنام " توطئه بزرگ ")

آری امپریالیسم آمریکا در راس دول امپریالیستی بریتانیا، فرانسه از سقوط قریب الوقوع روسیه تزاری بخاطر جلوگیری از رشد سوسیالیسم در جهان با هدف تداوم غارت دسترنج زحمتکشان و منابع طبیعی آن، بسیار ناخرسند و بیمناک بودند و با تمام توان بر طبل آتش افروزی جنگ می کوبیدند. بدون تفسیر و توضیح با ذکر فقط نمونه ای قضاوت را به خوانندگان عزیز واگذار می کنیم. گوش فرا دهیم به چکیده نظرات آزمندان و جنایتکارانه کمپانی های غارتگر اروپایی (این حامیان لغو اعدام) از تجاوز آشکار به دولت سوسیالیستی جوان شوروی.

فرانسیس بیکر و بکرزو رئیس کمیته اجرایی اطاق بارزگانی روس- انگلیس ، در یکی از ضیافت های کلوپ بریتانیا- روسیه که با شرکت صاحبان بزرگ صنایع و سیاستمداران در سال 1919 در لندن برپا شده بود ، در جمع حاضرین چنین گفت :

" روسیه کشور بزرگی است . همه شما ، بخاطر تماس نزدیکی که از طریق معاملاتتان با این کشور دارید از امکانات روسیه- چه از نظر صنعت و چه از لحاظ ثروت طبیعی و چیز های دیگر آگاهید . چرا که روسیه از هر ثروت ممکن برخوردار است .. "

و یا زمانیکه سیل نفرات و مهمات انگلیسی و فرانسوی بدون سیبری سرازیر می شد ، بولتن فدراسیون صنایع انگلیس ، نیرومندترین اتحادیه صاحبان صنایع انگلیس ، اوضاع را بدین صورت توضیح داد :

" سیبری غول آساترین جایزه ای است که پس از فتح آمریکا ، به دنیای متحدان اهدا شده است " خوب توجه کنید حقیقاً غارت ثروت های دیگر کشورها از منظر انحصارات امپریالیستی " تمدن " نام دارد . غارتی که میلیونها کشته و معلول و نابودی کشوری را بدنبال داشت . بجاست کسانی را که از : " کارکرد و اهداف مجازات های عمومی تا حد زیادی تغییر کرده و جنبه انسانی تری بخود گرفته است " در جوامع بورژوازی غربی دم می زنند با رجوع به حقایق تاریخی آنطور که بوده و نه آنطور که خود تفسیر میکنند به ماهیت ضد انسانی و انسان کش دول امپریالیستی اروپایی که قانون لغو اعدام در آنها جاری است ، پی ببرند .

و یا هنگامیکه نیروهای متفقین بطرف قفقاز یورش آورده و باکو را اشغال کردند ، مجله بارزگانی انگلیس بنام خاور نزدیک ذوق زده چنین نوشت :

" باکو از لحاظ نفت بی نظیر است ... باکو از هر شهر نفتی دیگر دنیا بزرگتر می باشد . اگر نفت شاه باشد ، باکو تخت سلطنت آن است ! "

و یا زمانیکه ارتش ضد انقلاب ژنرال دنیکین (ارتش سفید) ، تحت حمایت و پشتیبانی متفقین به حوزه زغال سنگ دن یورش آورد ، شرکت بزرگ زغال سنگ انگلیس ، در نشریه تجاری خود چنین نوشت :

" روسیه از مخازن مکشوفه زغال سنگی برخوردار است که از لحاظ عظمت تنها پس ایالات متحده قرار دارد . بر اساس ارزیابی منتشره از طرف کنگره زمین شناسی جهانی تنها در حوزه دونتس (جایی که ژنرال دنیکین در حال عملیات است) بیش از سه برابر منابع آنتراسیت انگلستان و تقریباً دو برابر کمیت در دسترس ایالات متحده زغال موجود است . "

و یا اینک غارتگران ژاپنی در نشریه " فروشنده ژاپنی " در جمع بندی چنین می گوید :
" روسیه با 180 میلیون جمعیت آن ، با زمین حاصلخیزش که از اروپای مرکزی تا سواحل اقیانوس آرام و از قطب شمال تا دریای خزر و دریای سیاه وسعت دارد ... با امکانات بازاری که حتی خوش بین ترین افراد جرات بخواب دیدن آنرا نداشته است ... روسیه در حقیقت این انبار غله مخزن ماهی ، الوار خانه ، معدن زغال سنگ ، طلا ، نقره و طلای سفید جهان ! "

ملاحظه می گردد آن چیزی که تجاوزگران انگلیسی ، فرانسوی و ژاپنی را مجذوب و مدهوش می ساخت ، غنایم بودند که فقط با شکست دولت سوسیالیستی شوروی ، دستیابی به آن امکان پذیر بود .

در واقع دخالت امپریالیسم آمریکا در روسیه و در حال جنگ نگاهداشتن روسیه با آلمان را ، باید فقط به فقط در راستای سرنگونی اولین دولت سوسیالیستی در جهان دانست که می رفت بساط غارتگری این " متمدنین بشر دوست " در شوروی را برچیند .

در مقابل این همه وحشیگری و قساوت بی پایان ، لنین آموزگار بزرگ پرولتاریا در مقام رهبر دولت سوسیالیستی به یکی از نمایندگان آمریکا ریموند رابینز چنین گفت :

" می گویند من یک دیکتاتور هستم . این درست است . من یک دیکتاتورم بخاطر آنکه خواست توده کارگران و دهقانان را پشت سر خود دارم . اما چنانچه هر آینه از برآوردن این خواست سرباز زخم ، آنان قدرت را از من سلب می کنند و من نیز همانگونه بینوا خواهم شد که تزار . "

و در مورد عرصه اقتصادی حکومت شوروی چنین ادامه داد :

" ما با جمهوری تولید گران به مقابله با جهان برخواییم خاست . مادرشورا ها نه افراد سهامدار و مالک ابزار بلکه تولیدگران را راه داده ایم . حوزه زغال سنگ دونتس توسط تولیدکنندگان زغال سنگ نمایندگی می شود ، راه آهن بوسیله تولیدگران وسائل حمل و نقل ، سیستم پستی توسط ارتباط چپی های آن و غیره . "

توجه کنید لنین در نهایت قدرت در وحله اول در عرصه مبارزه با خصم طبقاتی ، برتری تولید سوسیالیستی را برجسته کرده و روی آن تاکید می ورزد- و نه اعلام جنگ و کشتار ، آنطور که بی خردان وی را به نقض قانون و دیکتاتوری حزب متناسب می گردانند .
و در زمینه همکاری های بین دو کشور چنین گفت :

" دولت شوروی خواهان شناسایی رسمی و دولتی از جانب ایالت متحده است . در ازای کمک های فنی آمریکا ، دولت شوروی تعهد می کند که جبهه شرق را از کلیه تجهیزات جنگی تخلیه نماید " لنین بخوبی آگاه بود که از افتادن تجهیزات بچنگ آلمان ها چقدر آمریکایی ها در رنج می باشند . تجهیزاتی که اگر بچنگ آلمانی ها می افتاد ، می توانست از آن برای درهم کوبیدن ارتش روسیه و متفقین استفاده کرده و یک بزرگ روسیه 180 میلیونی با سرزمینی وسیع ، با تاج پادشاهی نفتی، با معادن عظیم زغال سنگ ، با گندم انبوه و ... ، را بچنگ آورد و متفقین را از این خوان یغما گسترده محروم دارد .

ملاحظه می گردد که چگونه درخواست انسانی و مسالمت آمیز رهبر پرولتاریا به آمریکا ، پاسخش جنگهای خونین داخلی و مداخله گرانه بمدت بیش از چهار سال بود . جنگهایی که حداقل مرگ 7 میلیون مرد و زن و کودک روسی را چه در جبهه های جنگ و چه در اثر گرسنگی و امراض همراه داشت . از خسارت مادی 60 میلیارد دلاری آن سخن نمی گوئیم .

برخورد های مسالمت آمیز و فوق انسانی بلشویک ها در آزاد کردن اسرای ضدانقلاب داخلی و خارجی تا جایی که سران این قوای خانمانسوز چون ژنرال دنیکنین را دربرداشت ، بر کسی پوشیده نیست که جوابش نهایت وحشی گری قوای ضد انقلاب را به همراه داشت .

دیگر از انقلاب چین و دیگر انقلابات رهائی بخش که در تمامی آنها نهایت همکاری و برخورد های مسالمت آمیز با بورژوازی بکار رفت سخن نمی گوئیم . چراکه مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد . اکنون سنوال ما از طیف طرفداران لغو قانون اعدام چنین است ؛ حال اگر در مقابل آن همه رنوفت ، خویشتن داری و گذشت والای کمونیست ها از یکطرف و دریایی از جنایات و وحشیگری عناصر ضد انقلاب داخلی و خارجی از طرف دیگر ، افرادی از این جانیان دستگیر و در دادگاه هالی خلق به حکم اعدام محکوم شوند ، آیا پرولتاریا مجاز نیست این خائنین را در مقابل اعمال جنایتکارانه چندین باره شان به مجازات برساند ؟ و یا آنطور که شما می پندارید ؛ با کشیدن دست نوازش بر سر و گوششان و دادن امان نامه ، ضد انقلاب را در انجام اعمال براندازی حکومت زحمتکشان به ترغیت بیشتر وادار نماید ؟!

از لغو قانون اعدامی سخن می رود که مار کس آنرا در اولین حکومت پرولتری تانید نمود . از لغو قانون اعدامی سخن می رود که برای اولین با در حکومت شورایی شوروی سوسیالیستی در جهان لغو شد و این در حال بود که لنین همراه با عده ای از بلشویک ها مخالف لغو آن بودند . از لغو قانون اعدامی سخن می رود که بعداز انقلاب سوسیالیستی اکتبر منتاباً سه بار لغو و مجدداً برقرار گردید .

نکاتی پیرامون انواع اعدام های نهان بورژوازی :

اصولاً لغو قانون اعدام در پاره ای از کشور های اروپای غربی به این مفهوم نیست که بورژوازی آلمان و یا سوئد مخالف آدمکشی می باشند . ایدئولوگ های بورژوازی خود از مروجان چنین شعار های عوام فریبانه ای هستند . آنها با طرح این شعار های " بشر دوستانه " در صدداند برنامه های تسلیحاتی خود را کامل کنند . فراموش نباید کرد که ارسال سلاحهای کشتار جمعی به عراق که در

جنگ هشت ساله ایران و عراق بکار رفت و یا سلاحهای شیمیایی که بیش از 7 هزار از کردهای حلبچه را قتل عام نمود از طرف همین کشورهای " بشر دوستانه " چون آمریکا و آلمان فرستاده شد. و یا ارسال موشک های نفربر ضد تانک همراه با نظامیان متخصص و شرکت در جنگ خلیج در سال 1991 و تحریم اقتصادی علیه عراق از طرف کشور سوئد ، کشوری که در ذم حکم اعدام انزجار خویش را بارها علیه آمریکا اعلام داشته است ، چیزی جز بیان سالوسی و ریاکاری بورژوازی کشور های اروپایی نیست که خود را پرچمدار لغو قانون اعدام می دانند و از بام تا شام توسط رسانه های گروهی خویش دم از " انسان دوستی " می زنند .

در اینجا سخن از اعدام آشکار نیست . بورژوازی هرگز از اعدام دست بر نخواهد داشت . او شکل آشکار خشونت را با شکل کمتر آشکار و نهان آن جهت فریب افکار عمومی تعویض می کند . اعدام یعنی سرکوب طبقاتی یعنی کشتن یک فرد از جبهه مخالفی که فریب ترافند های بورژوازی را نخورده است و برای دفاع از حقوق انسانی و برحق زحمتکشانش به مبارزه دست زده است . همانطوریکه در ابتدای این متن با نقل قولی از برشت توضیح داده شد ، کشتن انواع گوناگون دارد . بویژه در این دنیای سراسر ریا و تزویر ، دنیایی که تحت ماشین دروغپردازی امپریالیست ها وارونه جلوه می گردد ، بورژوازی می کوشد با پنهان کردن ماهیت اعدام های دستجمعی ، خود را باصطلاح " بشر دوست " و " متمدن " نشان دهد تا قادر گردد تجاوزات بربرمنشانه خویش به یوگسلاوی- افغانستان- عراق- فلسطین و لبنان و.. را در انظار عمومی توجیه گرداند . پرسش ما از کل طیف طرفداران لغو قانون اعدام که آنرا به کمونیست ها برای انقلاب سوسیالیستی و فرادی آن توصیه می کنند ، چنین است ؛

آیا تحریم اقتصادی کشورهای عقب نگهداشته شده از جمله عراق که با هدف تسلیم کردن آنان به پذیرش احکام و قوانین انحصارات امپریالیستی انجام گرفت و می گیرد ، تحریمی که فقط در عراق بیش از یک میلیون و 800 هزار نفر که بیشتر آنان را کودکان و زنان تشکیل می دادند به کام مرگ کشید، اگر نام این عملکرد ضد انسانی امپریالیستی اروپایی در همراهی با امپریالیسم آمریکا اعدام دستجمعی نیست ؟ پس چه نامی جز جنایت علیه بشریت می توان بر آن گذاشت ؟

آیا سکوت و بی عملی حساب شده و با معنی کشورهای اروپایی در کشتار و جنایتگری بیش از 40 ساله صیهیونیست های اسرائیلی و همچنین همزبانی آنان در تجاوزات دد منشانه اخیر صهیونیستها علیه خلق فلسطین و لبنان ، اگر تائید اعدام دستجمعی خلقی مورد تجاوز قرار گرفته و آواره گشته نیست ؟ پس چه نامی غیر از پذیرش جنایت علیه بشریت بر آن می توان گذاشت ؟

آیا سکوت دول امپریالیستی اروپایی در قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان 67 ، علیرغم شکایت هزاران خانواده های زندانیان و نامه های افشاگرانه علیه بزرگترین جنایت قرن به سازمان ملل و دیگر سازمانهای حقوق بشری که تره هم برای کوهی از این اعتراضات خورد نکردند ، در مقابل این فاجعه قرن ، چه چیزی جز تائید قتل عام دستجمعی زندانیانی بی وکیلی است که به وحشیانه ترین شکل قرون وسطی اعدام شدند ؟

آیا بمباران بربرمنشانه و ابر جنایتکارانه دول امپریالیستی اروپایی علیه کشورها از جمله عراق- یوگسلاوی- افغانستان و ... که صدها هزار را در تلی از آتش و خون غرق کرد ، اگر جنایت آشکار علیه بشریت نیست ؟ پس چه نامی دیگری می توان بر آن گذاشت ؟

آیا وجود میلیونها از کودکان پسر بین 9 تا 15 ساله تن فروش که هر ساعت و هر روز بارها تحت شکنجه ترین شکنجه های ضد انسانی جسمی و روحی قرار می گیرند ، اگر جنایت علیه بشریت و آنهم از نوع پلیدترین و کثیف ترینش نیست ؟ پس چه نامی می توان بر آن گذاشت ؟

آیا برپایی جنگ های قومی و مذهبی در بین ملیت ها از جمله رخداد توسط امپریالیست ها که در آن نزدیک به یک میلیون انسان قتل عام شدند ، اگر اعدام دستجمعی نیست ؟ پس چه نامی جز جنایت علیه بشریت (قتل عام) می توان بر آن گذاشت ؟

آیا انتقال کارخانه های صنعتی- الکتریکی به کشورهای جهان سوم که با هدف کسب سود هر چه بیشتر و ایجاد خیل عظیم بیکاران و بعنوان عاملی برای پائین آوردن و پائین نگهداشتن دستمزد

کارگران شاغل انجام می‌گیرد ، اگر از منظر شما نازک دلان مرگ تدریجی کارگران از نوع اعدام خزانده و پنهان نیست ؟ پس چه نامی می‌توان بر آن گذاشت ؟
اصولاً طرفداران لغو اعدام هیچ معنی بیکاری کارگران نه تنها در کشورهای عقب‌نگهداشته شده که بمعنی حکم " مرگ تدریجی با شتاب بالا " است ، بلکه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری چون آلمان- فرانسه- ایتالیا و .. که بمعنای حکم " مرگ تدریجی با شتاب پائین " است را درک می‌کنند ؟

آیا می‌دانید " بیکاری " در جوامع سرمایه‌داری علاوه بر اینکه فقر و فلاکت میلیونها انسان را سبب می‌گردد ، عامل اساسی ؛ دزدی ، جنایت ، فروش اجزای بدن ، تن‌فروشی ، خودکشی ، طلاق و از هم پاشیدگی خانواده ها ، اعتیاد به مواد مخدر ، اعتیاد به مشروبات الکلی ، و هزاران فضاحت اخلاقی دیگر می‌باشد ؟ و این یعنی اعدام خزانده میلیون ها انسانهای پر امید ، یعنی حکم مرگ تدریجی میلیونها نیروی رنج و کار که روزانه توسط حکومت های بورژوازی- امپریالیستی در اقصا نقاط جهان علیه زحمتکشان اعمال می‌گردد . البته اگر عافیت طلبان خارج نشین که از مزایای " حق بیکاری " برخوردارند ، آنرا " غلو کردن " نامند .

جای دور نرویم ، در همین فاجعه اخیر طوفان " کاترینا " در جنوب آمریکا که دهها هزار نفر به کام مرگ کشیده شدند ، بیش از یک میلیون بی‌خانمان و آواره گردیدند ، جدای از خسارت جانی و مالی ناشی از وقایع طبیعی که امری اجتناب پذیر می‌باشد ، اگر واقعاً بجای سیاه پوستان فقیر و یا بهتر است گفته شود بجای مردمان فقیر و کم درآمد ، طبقات ثروتمند مورد این بی‌مهری طبیعت واقع می‌شدند ، آیا چنین رقم عظیم تلفات انسانی که عمدتاً در اثر بی‌توجهی و بی‌اعتنائی مقامات مسنول کشوری نسبت به جان زحمتکشان بود ، بوجود می‌آید؟! و اگر این " بی‌توجهی " ها و " بی‌اعتنائی " ها که همواره در مورد جان تھی دستان انجام می‌گردد ، جنایت علیه بشریت فقیر نیست ، پس چه نام دیگری می‌توان بر آن گذاشت ؟

بر این سیاهه می‌توان دهها و صدها اشکال مستور شده انواع ستمهای طبقاتی بورژوازی علیه زحمتکشان را نام برد که از نوع اعدام های خزانده مدفون شده زیر خروارها رنگ و روغن و غیر قابل رویت عوام است . و باید دارای بینش پرولتری بود تا قادر شد آنرا در دید همگان قرار داد .

در واقع ، لب کلام طرفداران " لغو قانون اعدام " بدون از بین بردن کلیه مظاهر ستمگری طبقاتی چنین است : حذف دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بمثابه کلیدی ترین اصول اساسی مارکسیسم لنینیسم از برنامه کمونیست ها . و این امر نمی‌تواند چیزی جز پرداختن چک سفیدی که از قبل جهت آسوده خاطر بودن به بورژوازی داده می‌شود ، معنی گردد .

کسانی که بجای اعدام جنایتکاران و قاتلان هزاران انسان های بی‌گناه و پر امید ، گزینه کارهای سخت و پر مشقت- کارهایی که عاملین و آمران انسان کش روزی صدبار آرزوی مرگ را نمایند ، تجویز می‌کنند ، آیا برآستی از زمره همان افرادی نیستند که از " اردوگاههای کار اجباری " شوروی سوسیالیستی (**مناطق با امکانات تولیدی-درمانی بمنظور بازسازی و برگشت مجدد بزهکاران به جامعه**) کوه دروغین " اردوگاههای مرگ " را ساختند و آنرا بر فرق کمونیست های راستین می‌کوبند ؟

آیا طیف مخالفین اعدام فراموش کرده اند که استالین بخاطر فرستادن جانیان و خرابکاران و جاسوسان و مفت خوران به " اردوگاههای کار " ، از طرف ضد انقلاب و امپریالیست ها مورد اتهامات ردیلانه ای از قبیل ؛ " قاتل 40 میلیون دهقان شوروی " ، " نابود کننده مخالفین سیاسی " ، و ... ، واقع شد و او را در ردیف بزرگترین دیکتاتور های تاریخ چون هیتلر قرار دادند . امری که به نوعی هم باور شما نیز گردیده است و آنرا نیز این جا و آنجا در مواقعی که منطبق تان ته می‌کشد چون چماقی علیه کمونیست های راستین بکار می‌برید .

در واقع این جماعت بدون در نظر گرفتن مکانیسم مبارزه طبقاتی و متأسفانه تحت تاثیر فضای عاطفی دروغین امپریالیست ها ، نمی‌خواهند درک کنند که مکانیسم این " مبارزه " جدا از شدت

و ضعف های دوران ، همیشه و همواره ثابت و دائمی است ، و بمثابة امری ذاتی عمل می کند و به هیچ وجه به نیت بد و خوب انسانها بستگی ندارد .

برای مثال اگر شما در فرادی انقلاب سوسیالیستی تمامی زندانها و بساط اعدام را برچینید و حتی اگر امکانات کافی با خدمه و حشمه در اختیار خرابکاران و جانبداران و جاسوسان مخالف نظام سوسیالیستی قرار دهید ، باید مطمئن باشید تا زمانی که در محاصره امپریالیستی قرار دارید ، هرگز از تیر رس تبلیغات زهرآگین ماشین غول پیکر دروغپردازی بورژوا- امپریالیسم خلاصی نخواهید یافت و شما را به هر شکلی که شده به بزرگترین " دیکتاتور " ها منتسب خواهند کرد . همانطوریکه با مارکس- لنین- استالین و ... کردند .

زندان ، شکنجه ، اعدام از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ناشی می گردد . جدائی بین مالکیت خصوصی بر وسائل تولید (توسط سرمایه ااران) با خصلت اجتماعی نیروی های تولیدی (کارگران) ، آن عامل اساسی استثمار انسان از انسان است و هیچ ربطی به نیت شر و نیک انسانهای معتقد به مناسبات سرمایه داری ندارد .

ستمگری ، جنایتکاری ، استثمارگری ، توسعه طلبی ، تجاوزگری و ... و همچنین نیز کار برد اشکال این ستم طبقاتی چون زندان ، شکنجه و اعدام های آشکار و نهان جزء ماهیت نظام های طبقاتی و از جمله نظام سرمایه داری و انحصارات سرمایه داری است و از علت ؛ جدائی بین ابزار و وسائل تولید (که در مالکیت خصوصی سرمایه داران است) با تولید کنندگان (کارگران) ناشی می گردد . در این " مبارزه " بین دو قطب متضاد روابط تولیدی ، اقلیت (سرمایه داران) بمنظور حراست از مناسبات سرمایه داری ناگزیرند اشکال گوناگون ستمگری طبقاتی را علیه بخش اکثریت (کارگران) بکار برند ، تا قادر شوند شرایط تحقق انباشت سرمایه را فراهم گردانند و در این راه از هر نوع رذالت و پستی ، دروغگویی ، جعل اکاذیب و خلاصه هر آنچه در انبان ستمگری دارند ، دریغ نخواهند ورزید .

یگانه راه خلاصی از شر این آفات جوامع طبقاتی در گرو محو طبقات است و بدون فراهم کردن شرایط مادی کافی و لازم این زوال پذیری ، نمی توان بیکباره آنان را از بین برد . امری که با نهایت کوشش و جانبازی توسط بلشویکها در اولین حکومت سوسیالیستی ثمره اکتبر سرخ علیرغم محاصره امپریالیستی- فاشیستی، بکار گرفته شده و دو بار زمین سوخته را به بزرگترین قدرت اقتصادی جهان تبدیل نمود . باید توجه داشت بدون ستاد رهبری کننده حزب بلشویک بزعامت استالین کبیر این نخستین درخشش بی همتای بشری در جهان امکان پذیر نمی گردید .

در پایان این مبحث بجاست بخاطر بسپاریم که به گواهی تاریخ مبارزات طبقاتی ، کمونیست ها از صلح دوست ترین افرادند و اصولاً برای صلحی پایدار و همیشگی مبارزه می کنند . همین جدال نظری بر سر قانون لغو اعدام بین انقلابیون و کمونیست ها ، بیان اعتقاد عمیق و راسخ آنان به صلح دوستی حقیقی می باشد .

برخی بر این باورند ؛ بدون داشتن دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و به تبع آن بدون بکارگیری اشکال این " دیکتاتوری " می توان به جامعه ای که آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی در آن حاکم باشد ، دست یافت .

پاره ای دیگر از جمله نگارنده ، با توجه به تجربه تاریخی- سیاسی بر این اعتقادند ؛ بدون دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا ، بشریت زحمتکش هرگز قادر به رهایی از ستم طبقاتی و بطریق اولی قادر به محو طبقات و تحقق جامعه ای که آزادی و دموکراسی بمعنای واقعی کلمه در آن برقرار باشد دست نخواهد یافت . همانطوریکه کمون پاریس بقول انگلس اگر از آتوریته مسلح استفاده نمیکرد قادر نبود بیش از یک روز دوام آورد . همانطوریکه اگر در بکار گیری این یگانه سلاح محو طبقات تعطل می گردید ، هرگز امکان نداشت سوسیالیسم بمدت 30 سال در شوروی برقرار باشد .

بهمن ادیب 2006/10/12

